

در این بینها مقداری کتب امری از طرف حضرت ولی امرالله جل سلطانہ بتوسط محفل ملی عراق برای من رسید این کتابها را خود هیکل مبارک بخط مبارک اقدسش مرقوم فرموده بودند و امر شده بود که در بین مردم نشر کنم من هم بنشر کتب پرداختم و بطبقه^۱ علما و کسبه و تجار و اصناف و موظفین ادارات و غیرهم کتاب داده شد شرح اقدامات مزبوره و داستان مذاکرات تبلیغی در آن حدود بتفصیل در این اوراق مناسب نیست باید بسفرنامه این عبد مراجعه شود احادیث و اخباری که در آن حدود بدان استدلال میشد جمیعاً از طرف اهل سنت بود زیرا کردها عموماً (۱) سنی و بر مذهب امام شافعی هستند قریه سرگلو و مغاره^۲ ثی که محل جمال قدم جل جلاله بوده در نزدیک سلیمانیه بفاصله چند فرسنگ واقع است باید از سلیمانیه تا حلبچه با اتومبیل رفت و از آنجا هم با مرکب یعنی الاغ یا اسب بسرگلو رفت من میخواستم بروم ولی رئیس شرطه بواسطه مامورین مخفی خود از قصد من آگاه شد و اجازه سفر نداد و گفت چون تو آنجا بروی و از بهائی سخن بگوئی بدون شك ترا میکشند و باعث مسئولیت ما میشود بعد گفت مگر آنکه کاغذ بدهی که بمیل خود میروی و ما مسئول

(۱) مقصود جناب اشراق خاوری اکراد سلیمانیه است والا در

ایران بسیاری از کردها شیعه هستند *

نیستیم ولی پس از برهه^۳ ثی گفت نه اگر کاغذ هم بدهی — نمیگذارم بروی و بناچار از سفر آن حدود صرفنظر شد *

باری شهر سلیمانیه مانند دریای موج پر تلاطم بود و هر ساعت بیم خطر جمعی فتوای قتل داده بودند و جمعی پیوسته تهدید میکردند * اسامی و نام و نشان هر یک در سفرنامه این عبد باعکس آنها موجود است پس از سه ماه توقف در سلیمانیه حکم تبعید من از وزارت داخله بغداد بحکومت سلیمانیه از کردستان رسید و ابلاغ کردند که ۲۴ ساعته باید بروی لهذا تلگرافی بمحفل ملی عراق کرده روز بعد از طریق کرکوک عازم بغداد شدم یکی از احبای عراق که سلمانی بود در اواخر حال با اسم مهاجرت بسلیمانیه از بغداد با زن و اثاث خود آمد ولی بعد از من چندان نتوانست بماند و استقامت نکرد و ببغداد برگشت آدم مظلوم خوبی بود ولی کسب او سلمانی بود و از قضا در سلیمانیه چیزی که از همه چیز بیشتر است سلمانی است و میتوان گفت عده^۴ سرتراش از عده سرها بیشتر است از این جهت کارش نگرفت و بمیل خود ببغداد برگشت با آنکه محفل عراق هرماه مملخی هم باو کمک میکردند مختصری از شرح سفر سلیمانیه در ضمن اخبار سالیان^۵ عراق در مجلد هفتم عالم بهائی مندرج است مراجعه شود پس از مراجعت ببغداد حسب الامر محفل ملی عراق برای مدت دو هفته بملاقات احبای موصل شتافت شرح وقایع موصل در سفرنامه

من مسطوراست آنگاه ببغداد برگشته سه ماه تیر و مرداد و شهریور ۱۳۱۵ شمسی هجری را در بغداد ماندم و محفل از ساحت اقدس در باره توقف و مراجعت این عهد بایران کسب تکلیف کرده بودند و هنوز جواب نیامده بود که مدت توقف مذکور در پاسپورت من خاتمه یافت و چون برای تمدید رفتم حکومت بغداد تمدید توقف نکرد زیرا فقهای کردستان چیزها بحکومت نوشته بودند و تهمتها زده بودند و در جرائم و مجلات عراق در باره سفر من بکردستان و نشر کتب و آثار امریه داد و فریادها کردند مخصوصاً مجله الکفاح که مراجسوس انگلیس معرفی کرده بود و سخنانی نوشته بود که پناه بخدا میبرم هر چند حکومت عراق مجله را توقیف کرد ولی مأمورین مخفی بمن در بغداد گماشت و کار سخت بود و چون از طرفی بی اجازه حکومت نمیشد در بغداد بمانم و از طرفی جواهی از ساحت اقدس نرسیده بود محفل ملی مشورت کردند و رأی بمراجعت من بایران دادند و در اواخر مهرماه بایران برگشتم و پس از ورود بطهران حسب الامر محفل ملی ایران عازم خراسان شدم و ضجیع و طفل را هم از قزوین همراه ساختم مدت یک سال در مشهد خراسان ماندم و در آنجا بود که سواد توقیع مبارک را که در جواب عریضه محفل ملی عراق بعد از سفر بنده از بغداد بایران رسیده بود محفل ملی

عراق برای من فرستاده بودند زیارت شد تاریخ این توقیع منیع ششم شهرالاسما ۹۳=۲۲ اوگست ۱۹۲۶ میلادی است و این است عین مندرجات آن توقیع منیع مبارک : خطا ب بمحفل ملی عراق عرب *

" قد تشرف تحریرکم المورخ فی ۹ شهرالکلمات ۹۳ بلحاظ سیدنا و مولانا العطوف حضرة ولی امرالله ارواحنا فداه و کامل التقرير بخصوص جناب المبلغ آقا میرزا اشراق خاوری و خدماته الامریه و ما حدث له فی کردستان و رجوعه الی بغداد و توجهه الی الموصل ثم عودته ثانیاً صار معلوما لیدی حضرته العلیه و قد التمستم الدستور من جانب سیادتہ فیما اذا کان الانسب ان یرجع الی ایران ام یدهب الی مناطق اخری فی العراق فتفضل حضرته و لو ان سیاحتہ فی العراق ممکن و یحصل منه فوائد متنوعه و لكن الرجوع الی ایران و المشاركة مع الاحباء و المحفل ملی فی ذلك الاقلیم فی ترویج امر التبلیغ الذی هو من اللوازم الضروریه فی هذه الایام هو الایام و الا رجح فالما مول بانه فی المستقبل یتیسر له وسائل للسفر الی کردستان و یرتفع الموانع الحالیه " انتهى

این بود شرح سفر سلیمانیه بقلم اشراق خاوری و چنانچه از نوشته خود ایشان مستفاد گردید پس از رجوع از سلیمانیه بخراسان رفت و یک سنه در آنجا اقامت داشت اما بعد از انقضای مدت مذکوره حسب الامر محفل ملی ایران بگیلان

مسافرت نموده در رشت رحل اقامت افکند و در این شهر ضمن انجام ماموریت‌های امری شروع به تحصیل زبان انگلیسی نموده کم‌کم بترجمه کتب و مقالات از انگلیسی بفارسی توانا گردید — آنگاه بجانب کردستان ایران رهسپار شده بنشرنفات الله اشتغال ورزید و بعد از سه ماه بجانب اصفهان و شیراز و خوزستان مسافرت نموده مجدداً بگیلان رفت و در تاریخ فروردین ماه ۱۳۲۰ شمسی بقزوین رجوع نموده در صدد بود بسمت سلطان آباد روانه شود که ناگهان زخمی درپایش پیدا شده او را مدتی بستری نمود و پس از معالجات زیاد بهبود یافت و در عوض هر دو چشمش معرض دمل‌های چندی گردید که هیچکس و هیچ جا را نمیتوانست ببیند — محفل ملی ایران که از قضیه مطلع گشت او را بطهران طلبید و باحباب اطبا سفارش نمود تا در علاجش بکوشند و مدت ۹ ماه این جریان طول کشید و فایده‌ئی بخشید تا اینکه از اقدامات کحالها نا امید شده واقعه را بساحت اقدس مخابره نمود و پس از هشت روز جوابی رسید تقریباً باین مضمون که اشراق خاوری را بادعیه این عهد در اعتبار مقدسه اطمینان دهید و فردای آن روز آثار بهبود نمودار شد و چشمی که تا دیروز بکلی نابینا بود امروز روشن و بمروار بهتر گشت و چند بوم بعد خدمت و مسافرت را از سر گرفته — ابتدا بهمدان سپس بقزوین و اصفهان و شیراز و بعد از طریق

طهران بخراسان شتافت و هنگامی که لجنه ملی تبلیغ (بشرحی که این عهد در کتاب لحظات تلخ و شیرین نوشته ام) در صدد تاسیس کلاس عالی تبلیغ برآمد با اجازه محفل ملی اشراق خاوری راهم برای معلمی طلب کرد لهذا با خانواده از خراسان بطهران آمده به تدریس مشغول شد و پس از سه سال که آن کلاس منحل گشت باز مدت دو سده در طهران متوقف بود و در ضمن باتفاق جناب حسن زاده رفسنجانی برای ملاقات دوستان و زیارت اماکن متبرکه باذربایجان حرکت نمود و در زمانی کوتاه نقاط مهمه آن ایالت را سیاحت کرده بطهران بازگشت ایضاً بعدها حسب الامر محفل ملی يك سفر به سلطان آباد عراق و سفری دیگر به یزد نموده مراجعت کرد و بعد به تصویب محفل ملی با خانواده عازم خراسان گردیده در مشهد بخدمات امریه اشتغال ورزید و پس از توقف هفت سده در آن شهر بصوب اصفهان روانه گردیده سه سال هم در آنجا مقیم گشت در اثنای اقامت سه ساله آنجا مسافرت‌هایی به هند و پاکستان و جاکارتا و سنگاپور (هنگام انعقاد کنفرانس) سپس به مسقط و بلاد عربی ساحل خلیج فارس از قبیل دبی و بحرین و قطر و کویت انجام داد و پس از رجوع باصفهان در اواخر سنه ۱۳۳۹ شمسی حسب الامر محفل مقدس ملی بطهران کوچید و این مدینه را محل اقامت خویش قرار داده بتألیف کتب و رسائل و انواع

افاده و افاضه مشغول گشت و تا پایان زندگی در این شهر بسر برد جز اینکه در خلال اقامت طهران چند سفر بخارج ایران از قبیل جده و بیروت و آلمان و لندن و پالمیر و ساحت اقدس (در جشن ثوی) همچنین سفر ثانوی به بلاد عربی ساحل جنوبی خلیج نمود و در کل این مسافرتها موفقیتهای یافت و نیز بنا ملایماتی گوناگون افتاد که از جمله آنها سرگذشتی است مرکب از حزن و سرور و حاکی از پیوستگی غم بشادی و کاشف از آمیزش بستگی بگشایش و آن اینکه در سنه ۱۳۳۱ شمسی هنگام اقامت در مشهد علت چشمش عود کرد و از نو باعث نگرانی و درد سر گردید در این اثنا جناب عنایت الله شهیدیان که در نیشابور مدیر داروخانه (رضوان) بود با خانمش بمشهد آمده از مقامات رسمی تذکره گرفته در صدد بودند که دو نفری بساحت اقدس مشرف شوند زیرا بتازگی باب لقا بعد از گذشت سنواتی چند مفتوح گشته بود القصه روزی این مرد بملاقات اشراق خاوری رفت و چون مشاهده کرد که دیدگانش مجروح و مقروح است از سوابق این بیماری جویند و بتوضیحاتی که در جواب سئوال خود میشنید بدقت دل میداد ولی اظهاری نکرد روز بعد دوباره نزد اشراق خاوری آمده گفت دیشب با خانم دربارۀ شما مشورت کردیم و بهتر آن دیدیم که از سفر ارض اقدس منصرف شویم و مخارج

این مسافرت را برای معالجه چشم شما اختصاص بدیم اشراق خاوری گفت این مطلب را بمحفل روحانی مشهد بفرمائید شهیدیان مراتب را بعرض آن هیئت رسانید و محفل مقدس این عمل جوانمردانه را تقدیر کرد و جریان را بمحفل ملی هم معروض داشت آنگاه شهیدیان مبلغ پنجهزار تومان تقدیم نمود و این مساعدت سبب مداوای چشم گردید اما این نفس مقدس یعنی شهیدیان فرزند حضرت حاجی میرزای حلبی ساز یزدی است که در رضوضای عظیم سنه ۱۳۲۱ قمری طفلی یازده ساله بوده و پدر بزرگوارش بشرحی که با قلم جناب مالگیری علیه رضوان الله در تاریخ شهدای یزد برقم آمده پیش آهنگ جانبازان شده است و این مرد یعنی شهیدیان دفعه اولش نبود که در سبیل حق و بندگانش اینگونه بیدریغ بذل مال مینمود بلکه در یادداشتهای جناب آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه نیز دیده شد که هنگام توقفشان در نیشابور برای نشر نجات الله همین مرد يك یا دو سال تمام مخارج ایشان را برعهده گرفته و پرداخته است *

باری بمطلب رجوع کرده معروض میدارد که اشراق خاوری در جزوه سرگذشت خود ذکر دو مطلب را واجب شمرده که بعین عبارت خودش این است :

"یکی آنکه در اوائل تصدیق بامر در ملایر قبل از مسافرت بهمدان در عین تنهایی و نزول بلایا و کربت و وحشت احبا

و هجوم اغیار مراسله مفصلی بحربی از جناب علوی آقاسید عباس از کرمان بعنوان این عبد رسید که شامل غوغای مردم کرمان و شرح شهادت مرحوم کرینلائی اسدالله در کرمان است این مراسله در رتبه خود آیت فصاحت و بلاغت است و باضافه شامل مطلب تاریخی مهمی نیز هست که جناب علوی خود شاهد وقایح بوده اند و شرح آن را نگاشته اند در این مقام مناسب دیدم عین آن مراسله را که بخط خود ایشان است و از حین تحریر آن تاکنون قریب بیست و دو سال میگذرد در اینجا ضمیمه نمایم (۱) زیرا میترسم که دچار دستبرد زمانه شود و از بین برود تاکنون در حفظ آن کوشیده ولی اوراقش مندرس شده و رو با ضحلال است و اینک عین آن مراسله جناب علوی آقاسید عباس حفظه الله تعالی ووقفه من بعد کماوقفه من قبل انه خبیر بصیر * مطلب دیگر که میخواستم بنویسم این است که از اول تصدیق بامر مبارک تا اول سفر سلیمانیه که شرح احوال شخصی بنحو اجمال نگاشته شد در نقاط مختلفه مذاکرات عدیده بانفوس مختلفه درباره امر مبارک بعمل آمد که شرح جمیع آن طولانی

(۱) این مراسله چون از آثار قلمیه جناب آقاسید عباس علوی بود این بنده (سلیمانی) آن را در تاریخچه خود ایشان که قبلاً تنظیم و در جلد ششم این کتاب درج گشته است مندرج داشته ام

است از جمله مجالس عدیده که با حضور جمعیت بسیار منعقد و مذاکرات مفصله شد میباشد که شرح آن مجالس هم طولانی و باعث اطناب است و برای نمونه مختصر ذکر از یکی از آن مجالس تبلیغی عمومی در این مقام میشود * در سفر دوم همدان که باصرار محفل روحانی توقف در آن شهر حاصل شد پس از فراغت از امور تدریس در مدرسه باقی اوقات صرف محافل عمومی و تبلیغی میشد در جلساتی که اساتید تبلیغ حضور داشتند بنده هم حاضر میشدم ولی بهیچوجه خود را قابل نمیدانستم که با حضور امثال مرحوم ناطق نیسانی و مرحوم میرزا منیر تهریزی معروف بآذر منیر و موسوم بمیرزا ابراهیم کاتب خطاط و غیرهما لب بگفتگو بکشایم از محضر آنان همیشه استفاده میکردم ولی گاهی که کسی از آقایان حاضر نبودند بحکم قحط الرجال این عبد بینوا لب بسخن میگشاد و عرایض با مهتدیان مینمود * در همدان دو فرقه در آن ایام خیلی پاپی بهائیهها میشدند و اغلب اسباب زحمت میگشتند و همیشه در مجالس صحبت امری کار را به مجادله میرسانیدند. یک فرقه بنام دعوت اسلامی معروف بودند که سید بی سواد حقه بازی موسوم به سید عباس و معروف بدعوت اسلامی ریاست آن فرقه را عهده دار بود مشارالیه در منزل خود تابلوی زده بود و نوشته بود (رد جمیع ادیان و اثبات دین اسلام) اعضاء این مجمع جمعی از مفسدین و مقدسین بی سواد و هوچی

بودند از جمله شخصی از اشرار بنام حبیب نجار و مردی از اهل طامات بنام عباس خیاط که مردی چلاق و هرزه بود — بودند اینها همینطور که در کوچه و بازار راه میرفتند لعن میکردند و بد میگفتند و سید عباس هم مجالس مختلفه برای مذاکره با مبلغین بهائی آمده بود و کار را بجدال و فحاشی ختم نموده بود ولی عاقبت رسوا شد و این چنان بود که سید مزبور قصد کربلا نمود و در بین راه خری دزدید و در کرمانشاه فروخت و گرفتار و رسوا گردید و پس از مراجعت بهمدان در بین احباب بسید عباس خردزد معروف شد و این عهد او را بلقب سارق الحمار میستود و کراراً با او رو برو شد و کار را بمجادله و هیاهو کشاید و رفقای او هم پس از چندی هربك محو و نابود شدند اینها آدمهای معقولی نبودند ولی هیاهو در بین مسلمین زیاد راه انداخته بودند و امروز بحمد الله اثری از آنها نمانده است • مجالسی که با اینها پیش آمد مطالبش قابل شرح و نگارش نیست و قارئین میتوانند حدس بزنند که جریان مذاکرات از چه قبیل بوده است • فرقه دیگر که در همدان پاپی احباب میشدند فرقه پرتستانهای مسیحی بودند اینها هم خیلی کوشش میکردند که با امر مخالفت کنند جمعی از یهودیها در نزد آنان اظهار مسیحیت کرده و بنوای رسیده بودند از جمله یکی دکتر دانیال یهودی بود که نسبت بامر مبارك خیلی مبغض بود

اصلاً چشم نداشت که روی بهائیهها را ببیند این مرد در مدرسه پروتستانها تحصیل کرده بود و دکتر طب بود محکمه داشت خیلی بی انصاف و وقیح بود دائماً بر علیه امر مبارك قیام میکرد کتاب مبارك بیان را بدست آورده بود و بمردم نشان میداد و بافترا و تهمت نسبت بامر مشغول بود کتاب کشف الحیل آواره بانگلیسی ترجمه کرده بود و مبلغی حق الزحمه از طرف مرکز پرتستانی دریافت داشته بود • دیگر ناصر الحکماء دکتر یعقوب خان و برادرش بدیع الحکماء بود که هر دو یهودی و پرتستانی منش بودند و نسبت بامر مبارك خوب نبودند پروتستانها در همدان مانند سایر بلاد ایران مدرسه و مریضخانه داشتند رئیس مدرسه مستر آلن بود که مرد متعصبی بود روزی در فصل زمستان سال ۱۳۱۱ شمسی هجری از طرف مستر آلن مراسله باین عهد رسید که مرا برای مذاکرات امری رسماً بمنزل خود دعوت کرده بود این مراسله خیلی تازگی داشت زیرا تاکنون از طرف مسیحیان دعوت رسمی از بهائیان بعمل نیامده بود (۱) منمهم مراسله را بمحفل مقدس روحانی برده کسب تکلیف کردم محفل فرمودند که با جمعی دیگر بروم و از جمله مرحوم حاجی مهدی ارجمند معروف به زرگر راکه از کتب مقدسه اطلاعات و افری داشت معین کرده بودند مرحوم (۱) چنانکه در اوایل (گلشن حقایق) تالیف مرحوم ارجمند مرقوم رفته در سنه ۱۸۷۹ میلادی نیز چنین دعوتی برای مذاکرات دینی بعمل آمده بوده است •

حاجی مهدی ارجمند کتابی هم نگاشته که پس از صعودش با اسم گلشن حقایق مطبوع و منتشر گردید باری در شب موعود بمنزل مستر آن رفتیم ماها که جمیعا بهائی بودیم ۵-۶ نفر بیش نبودیم وقتی وارد اطاق مستر آن شدیم دیدیم خدا بدهد برکت چهل پنجاه نفر از ارامنه و یهودیان تازه مسیحی شده در میان سالون بزرگی روی صندلیها نشسته اند یکی دو نفر هم از مبشرین پرستانی که در کوچه و بازار روزها کتاب انجیل میفروختند حاضر بودند ماها هم نشستیم پس از تعارفات رسمیه مستر آن رو بجانب من کرده گفت شما قبلاً مسلمان بودید بگوئید بدانم از روزی که بهائی شدید چه تغییری در وجود شما حاکم شده است و بهائیت بشما چه بخشیده و چه تعدیلی در اخلاق و رفتار تولید شده و از این گذشته چرا بهائی شدید؟ گفتم که مطابق بشارات وارده در کتب آسمانی که در باره ظهور موعود کلی الهی است من هم پس از استماع ندا تحقیق کرده و مدعی را صادق تشخیص داده بهائی شدم اما تغییر و تعدیل که گفتید من در عالم مسلمانی که بودم مطابق دستور اسلام یهودی و مسیحی و زردشتی و سایر ملل را که غیر از اسلام بودند همه را نجس میشمردم و با همه دشمن بودم مال همه برای من مباح بود و جان همه مباح در ظل بهائیت آن عداوت بمحبت تبدیل یافته و اینک با کمال محبت و صفا بمنزل شما آمده و با شما

معاشرت میکنم خلاصه نمیخواهم شرح مذاکرات آن مجلس را کاملاً بنویسم و فقط بنهایت اختصار برگذار میکنم مستر آن گفت شما گفتید که بشارات در باره ظهور بها را در کتب آسمانی وارد شده بفرمائید در انجیل ما چه بشارتی داده شده است؟ من شروع بتلاوت آیات انجیل کردم فوراً مستر آن برخاست و گفت اینطور نمیشود صبر کنید آنگاه بهر یک از حضار یک کتاب مقدس داد و بمن گفت هر آیه را که میخوانی باید جایش را هم بگوئی که حاضرین پیدا کنند و بخوانند گفتم بسیار خوب آنگاه آیاتی را که بشارت ظهور پدر آسمانی در آن مندرج است تلاوت کردم و همه را پیدا کردند و دیدند مستر آن دیگر جوابی نداد ولی دکتر دایبال یهودی مسیحی نمای مفضلب بسخن گشود و گفت اصلاً ما منتظر ظهور پدر آسمانی نیستیم و شدیداً شروع بمجادله کرد من هم آیات واضحه در این خصوص خواندم و بهمه نشان دادم که جای تردید برای احدی نماند که مؤدّه ظهور پدر آسمانی در انجیل مسطور است از جمله داستان باغبانان و صاحب باغ و فرستادن غلامان و پسر یگانه خود را که باغبانان او را کشتند بعد خود صاحب باغ آمد و کیفر اعمال آنان را داد بتفصیل برای آنان تشریح شد و گفته شد بقول خودتان مقصود از پسر یگانه حضرت مسیح است و صاحب باغ پدر آسمانی است که اینک آمده و همچنین آیات وارده در مکاشفات یوحنا همه تلاوت شد

مجال اعتراض برای احدی نماند و من در آن شب کاملاً جلال الهی را در فضای آن سالون مواج میدیدم هیچکس را تا ب اعتراض نبود رنگ مستر آن پریده بود پس از چندی یکنفر از ارامنه که او را مسیو حیم میگفتند و خیلی در مسیحیت متعصب بود مانند شغال بنای زوزه کشیدن را گذاشت و از شدت بغض گلوگیر شده بود و نمیتوانست حرف بزند برخاست و گفت آخر برای پدر آسمانی وقتی میآید علامتهاست پس آن علامات کجاست؟ من در جواب وارد بحث علامات شدم و شرح آن طولانی است که لا اقل باید آنچه گفته شده در پنجاه صفحه نگاشته شود همه دست و پای خود را گم کردند یکی دیگر گفت ما بغیر از ظاهر علامات قبول نمیکنیم باید علامات بر حسب ظاهر واقع شود پس از اینکه من عرایض کردم جناب حاجی ملامهدی ارجمند بسخن درآمده بآنها فرمودند آقایان علامات ظهور نصوص انجیل است و فرموده^۱ انجیل کسی بحقیقت نصوص انجیل پی نمی برد مگر آنکه مسیحی کامل باشد شما وقتی میتوانید بگوئید که علامات ظهور باید بر حسب ظاهر واقع شود و وقتی میتوانید مقصود از نصوص مزبور را بظاً^{هر} حمل کنید که مسیحی کامل باشید و دارای قوه روح القدس گفتند این مطلب در کجای انجیل مسطور است جناب ارجمند فصل دوم از رساله^۲ اول پولس بقرنتیان را باز کرده برای آنان خواندند پس از اینکه مکابرین اینطور دیدند و مجال اعتراض

نیافتند گفتند ماهمه مسیحی کامل هستیم و حق تفسیر کتاب را داریم مرحوم ارجمند فرمود مسیحی کامل با دعا نیست بلکه علامات دارد گفتند چه علامتی دارد؟ فرمود در انجیل مرقس آخرباب شانزدهم مسطور است که هر که بمن ایمان داشته باشد اگر زهر قنات بخورد با و اثر نمیکند دست بر سر هر مریض بگذارد شفا مییابد بالسنه مختلفه سخن میگوید حال شما از مسیحی کامل گذشته اگر بقدر خردلی بمسیح ایمان دارید من يك مقال استرکنی بشما میدهم بخورید اگر مؤثر نشد معلوم است که مسیحی هستيد و اگر نمیتوانید این کار را بکنید مسیحی نیستید و بدروغ مدعی هستيد و حق تفسیر کتاب انجیل را ندارید سخن که باینجا رسید هیاهو و غوغا بلند شد مسیو حیم گفت ساعت ۱۲ شد دیگر برویم مجلس بهم خورد و ما را بزور از سخن گفتن ممنوع داشته رفتند باری از این قبیل مجالس متعدد تشکیل شد که ذکر هر يك موجب اطناب است ا^۱ انتهی •

باری اشراق خاوری همچنان در طهران بخند مات روحانیه اشتغال داشت تا اینکه در سحرگاه یکشنبه هفتم شهرالکمال ۱۲۹ بدیع و پانزدهم مرداد ماه ۱۳۰۱ شمسی مطابق ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۹۲ قمری ناگهان از خواب جسته اهل خانه را صدا زد چون آمدند دیدند بسختی نفس میکشد بی درنگ بجناب دکتر حسین نجی تلفن

کردند و بدستور دکتر فی الفور آمبولانس آمد و بمجردی که ماسک اکسیژن بر روی صورتش قرار دادند نفس اخیر را برآورد و از ابتدای بیماری تا دقیقه جان سپاری کمتر از یکساعت طول کشید و در مدتی چنین قلیل جسم تراپی بگذاشت و با آسمان معانی عروج کرد • خبر این فاجعه بسرعت منتشر گردید و برای تشییع جنازه اش جماعت انبوهی از دوستان گرد آمدند و از جانب مقامات امری همچنین از طرف افراد متعددی از ارادت کیشانش تاجهای گل زیبا آوردند و تابوت را با تجلیل و احترامی کم نظیر تا گلستان جاوید مشایعت کرده با آه و افسوس بخاک سپردند مدت حیات کثیر البرکاتش بحساب قمری هفتاد و یک سال و یک ماه و نوزده روز و بحساب شمسی هفتاد سال منهای شصت و پنج روز بوده است • از جانب بیت العدل اعظم الهی خطاب بمحفل مقدس روحانی ملی ایران تلگرافی عز وصول یافت که ترجمه اش باین صورت منتشر شد :

" از فقدان محقق برجسته و مروج نفیس امرالله اشراق خاوری مخموم خدمات گرانبها و خستگی ناپذیرش طی سالیان طولانی مورد تقدیر و تأیید حضرت ولی عزیز امرالله واقع آثار محققانه اش که در مجلدات متعدده مفیده و رسالات و مؤلفاتش مخلد گردیده هدیه ای برازنده و سندی بلیغ از فداکاری و صمیمیت و اخلاصش بامرالهی محسوب • تأکید میشود محافل تذکر شایسته ای ترتیب داده شود • بستگان

و دوستان را به ادعیه حاره دراعتاب مقدسه اطمینان دهید • بیت العدل اعظم •) انتهى
ایضاً از طرف هیئت جلیله ایادی امرالله مقیم ارض اقدس خطاب به هیئت محترم مشاورین قاره ثی در غرب آسیا تلگرافی باین صورت انتشار یافت :

(از خبر صعود خادم نفیس امرالله جناب اشراق خاوری مخموم • خدمات برجسته اش بامرالهی موجب امتنان عمیق است • اطمینان میدهم برای ارتقاء روح پرفتحش دعا خواهد شد • خواهشمندیم تسلیت صمیمانه ما را به خانواده اش ابراز نمائید • با تحیت ابدع ابهی - ایادی امرالله •) انتهى

بیز جناب غلامرضای روحانی شاعر معاصر بهائی ابیاتی دررثاء و صعود آن بزرگوار سروده اند که صورتش اینست :

دردا که ناشر نفحات خدا برفت

زین خاکدان بعالم بی انتها برفت
دانشوری که بود بدانش وحید عصر
از ماسوی گذشت و بسوی خدا برفت
عبدالحمید و بنده رب مجید بود

اشراق خاوری که بمجد و علا برفت
آن طیر خوشنوا بریاض جنان شتافت
آن نغمه ساز بلبل دستان سرابرفت

- آنکو بنظم و نثر بیان بدیع او
 بودی همه معانی و بهجت فرا برفت
 آن ناطقی که نطق فصیح و بلیغ وی
 از خود اثر گذاشته در قلبها برفت
 آن جان پاک کرد بملك بقا صعود
 آن روح تابناك ز دار فنا برفت
 آثار امریش که نشان بقای اوست
 زو باقی است و خود بدیار بقا برفت
 شهرالکمال یکصد و بیست و نه بدیع
 او باکمال شوق بقرب لقا برفت
 سال هزار و سیصد و پنجاه و یک چو شد
 نیمی ز ماه مرداد از این سر برفت
 روحانی از غمش دل اهل وفا گداخت
 تا آن یگانه گوهر صدق و صفا برفت
 از این فاضل راحل يك همسر و يك دختر و سه پسر باقی ماند که
 همگی در ظل امر الهی میباشند.
 اشراق خاوری صورت تألیفات خود را در تاریخ بهمن ماه ۱۳۴۹
 شمسی به هیئت تحریریه مجله آهنگ بدیع داده است که بعد ادر
 شماره ۱ و ۲ مجله مذکور مورخ فروردین ماه ۱۳۵۱ شمسی درج
 گردیده است باین شرح :

- ۱- مائده آسمانی ۹ جلد
 ۲- رَحِيقِ مَخْتوم " ۲
 ۳- اسرار ربانی " ۲
 ۴- اذکار المقربین " ۳
 ۵- تسبیح و تهلیل " ۱
 ۶- پیام ملکوت " ۱
 ۷- درج لثالی هدایت " ۳
 ۸- پیام بهاء الله (اصل انگلیسی از
 دکتر اسلمنت) " ۱
 ۹- شرح حال حضرت غصن اطهر " ۱
 ۱۰- ترجمه و تلخیص تاریخ نبیل زرنندی " ۱
 ۱۱- گنجینه حدود و احکام " ۱
 ۱۲- ایام تسعه " ۱
 ۱۳- ترجمه تبیان و برهان از عربی " ۲
 ۱۴- ترجمه دلیل و ارشاد از عربی " ۱
 ۱۵- نورین نیرین " ۱
 ۱۶- تقویم تاریخ امر " ۱
 ۱۷- آثار قلم اعلی شماره ۳ " ۱
 ۱۸- آثار قلم اعلی شماره ۴ " ۱
 ۱۹- محاضرات " ۲
 ۲۰- گنج شایگان " ۱

کتاب امری که بطبع نرسیده

—————

۱- قاموس ایقان - در چهار جلد که يك جلد آن در شرف انتشار است

۲- شرح اشعار نعیم - تلخیص از شرح مفصل

۳- تفصیل الدر - شرح مفصل اشعار نعیم در پنج جلد

۴- آفاق و انفس در ۱۲ جلد

۵- دایره المعارف امری در ۱۹ جلد

۶- لطائف الاثمار من حدائق الاسفار در پنج جلد

۷- طراز الاطلس للكتاب الاقدس در چهار جلد

۸- محاضرات جلد سیم

۹- شرح احوال استاد محمد علی سلمانی با تصحیح اشعار و

غزلیاتش يك جلد

۱۰- لایحه دفاعیه يك جلد

۱۱- سلسله گفتارها در جواب شبهات محتجبین "يك جلد"

کتاب غیر امری

—————

۱- امین و مأمون ، ترجمه از عربی تألیف جرجی زیدان که

در مطبعه وحید دستگردی ترجمه

فارسی آن چاپ شده .

۲- دوشیزه قیروان ، ترجمه از عربی تألیف جرجی زیدان که

بطبع رسیده

۳- سفره قلندر منتخب از آثار ادبا و شعرا (بطبع نرسیده)

انتهی

آنچه در فوق ملاحظه فرمودید عبارت از صورت تألیفات

طبع شده و طبع نشده و امری و غیر امری اشراق خاوری بوده

است تا بهمن ماه ۳۴۹ شمسی یعنی تا يك سال و نیم قبلاً

از مبعودش . اکنون من باب توضیح بعرض میرساند که :

اولاً نصف یا بیشتر آثار قلمی این مرد عبارت از مجموعه های

تنظیم شده آیات و الواح است بنظم مخصوص و سلیقه خاص و

در این خصوص مانند فاضل مازندرانی در سلك کسانی قترار

گرفته است که مصداق این بیان جمال قدم تعالی شأنه

میباشد :

(لابد از خلف سراق عصمت ربانی عبادی ظاهر شوند

و آثار الله را جمع نمایند و با حسن نظم منتظم سازند و هذا

حتم لا ریب فیه) انتهى

ثانیاً سه فقره از تألیفات مهمه ایشان که عبارت از سفرنامه

لطایف الاثمار من حدائق الاسفار در پنج جلد و کتاب

تفصیل الدر الیتیم فی شرح اشعار النعیم در سه مجلد و کتاب

طراز الاطلس للكتاب الاقدس در پنج جلد نسخه همه اینها

منحصر بفرود بوده است که مؤلفش جمیع را در زمان حضرت

ولی امر الله بساحت اقدس تقدیم داشته است .

ثالثاً پاره ئی از آثاریکه در اینجا جزء طبع نشده ها صورت

داده شده است بعداً یا منتشر شده یا برای انتشار در نوبت قرار گرفته است برای وقوف بر آن بهتر است بشماره ۵ و ۶ مجله آهنگ بدیع مورخ مرداد و شهریور ۱۳۵۱ نوشته مفصل جناب صالح مولوی نژاد مراجعه گردد چه که در آنجا علاوه بر ثبت تفصیل تألیفات نام قاموس لوح ابن ذئب نیز ذکر شده است که در اینجا نیست •

ایضاً نامی از اقداح الفلاح برده شده که در اینجا مذکور نگردیده است و چون آثار طبع نشده جناب اشراق خاوری هیچک بنظر فانی نرسیده است شاید مراد از اقداح الفلاح عبارت از کتاب سلسله گفتارها در جواب شبهات محتجبین باشد •

(توضیح آنکه اخیراً جلد اول اقداح الفلاح منتشر و معلوم شد در جواب محتجبین است)

رابعاً از شوکت خانم زوجه حزینه اشراق خاوری مسموع گردید که حسب الوصیه آن بزرگوار تمام کتب امری و غیر امری ایشان متدرجاً بساحت اقدس ارسال گردیده است •

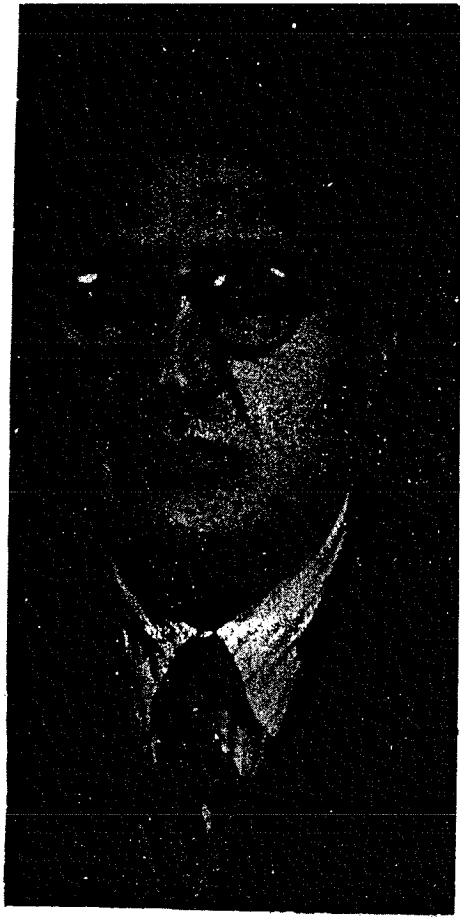
—————

جناب سلیمان شکیبا —————

در رضوان سنه یکصد و ده تاریخ بدیع نخستین بار ذکر این بزرگوار توسط جناب محمود اشراقی در انجمن شور روحانی ملی که در یکی از سالونهاى حظیره القدس طهران منعقد و بوجوه نمایندگان مرکز وولات و عده ثی از مبلخین و محترمین آراسته شده بود بسمع حقیر رسید و در آنجا بود که جناب اشراقی او را بوصف خلوص و توفیق در خدمت ستود و برگفته خود افزود که این مرد هر چند بالطبع خاضع و متواضع و بالفطره خالی از تظاهر و بیزار از تجاهر و تفاخر است ولی تشکیلات امری هم باید قدر این نفوس مهار که را بدانند و حسب الوظیفه گاه بگاه تقدیری کتبی از آنها بعمل آرند سایر نمایندگان اصفهان هم گفتار اشراقی را تصدیق و تائید نمودند و لختی از محسّنات و مزایای جناب شکیبا را بیان کردند این مطلب در نظر بود تا اینکه سه سال بعد یعنی در سنه یکصد و سیزده بدیع در مدت اقامت چهل و چند روزه اصفهان بدیدار ایشان نایل شدم و از شاهسده وقار و متانت و نفس گرم و بیان بلیغ و قوت استدلالش محظوظ گردیدم و باز هفت سال بعد یعنی در سنه یکصد و بیست و بدیع نیز که با اصفهان سفر کردم و قریب پنجاه یوم متوقف

و از محضر دوستان برخوردار بودم او را بهتر شناختم از
مطلبین محل هم که سوابق افعال و لواحق احوالش را
پرسیدم معلوم شد خدمات خالصانه و سجایای مرضیه اش
مورد تصدیق جمیع است و احدی منکر مراتب محاسن و مناقبش
نیست لهذا در نظر گرفتم که فصلی در کتاب مصابیح هدایت
بنام شریفش باز کنم و از جنابش خواهش نمودم سرگذشت
خویش را مرقوم دارد او هم قبول و شرح متوسطی از تاریخچه
حیات خود را برقم آورده به بنده تسلیم کرد که پس از تحقیق
بصحت پیوست که مندرجاتش نه فقط خالی از اغراق و مبالغه
میباشد بلکه در آن هم اخلاق جلیلی مبیعکس یعنی در عبارات
نیز جانب فروتنی مراعات گردیده و نوع خدماتش کمتر از آنچه
بوده بقلم آمده است در هر صورت باستناد همان نوشته
سرگذشت این شخص جلیل مرقوم و هر موقع اقتضا نمود عین
عبارت خود او درج خواهد شد •

شکیبا تاریخ ولادت خویش را از قلم انداخته ولی
از خطوط قیافه و همچنین از محتویات نوشته اش چنین
برمیآید که باید در سنه ۱۲۴۰ هجری قمری متولد شده
باشد • پدرش موسوم به میرزا محمود خان و ملقب بمعزالملك
بوده که بعداً بمناسبت همین لقب نام خانوادگی خود را
(معزی) قرار داده بوده است مادرش مسماة به زهرا خانم
و دختر یکی از علمای روحانی کرمانشاه بوده که هنگام مسافرت



جناب سلیمان شکیبا

میرزا محمود خان بآن نقطه با هم ازدواج نموده اند و اولین
ثمره آن مواصت همین پسر بود *

باری شکبیا همینکه با بسال هفتم عمر گذاشت پدرش
برسم اعیان و خوابین آن زمان او را برای تدریس بمعلمی
خانوادگی با اسم میرزا الطفالله سپرد این معلم که مردی
جهان دیده و دانشمند وحلیم و چنانکه بعدها بر شکبیا
واضح گردید در باطن از مؤمنین بالله بود وظیفه خود را
در تعلیم و تربیت بجا آورد و در ضمن تدریس دروس متعارفه
جنبه روحانی او را هم با نصایح پدران و مواعظ حسنه تقویت
میکرد * از طرف دیگر مادر شکبیا هم زنی مؤمن و پرهیزکار
بود که آیاتی بسیار از قرآن و فقراتی از فرمایشات ائمه
اطهار از برداشت و بشنون خداپرستی از قبیل ذکر و فکر
و ایفای وظایف بندگی از قبیل دعا و صوم و صلوة و انجام
مناسک دینی از قبیل صدقه و قربانی و زکوة و بفضایل
اخلاقی از قبیل عفت و طهارت و امانت بسیار اهمیت میداد
نه تنها خودش باین اوصاف اتصاف داشت بلکه با اهتمام
اوکل اعضای خانواده باین آداب و مراسم بارآمدند شکبیا
درچنین خاندانی و تحت سرپرستی چنان مادر و چونان معلمی
طی شهرور و سنین مینمود و مراحل علم و اخلاق را با هم می پیمود
و بمرور که حلاوت فضل و ادب را چشید شوق مطالعه در وجودش
قوت گرفت از قضا در منزلشان مولفات معتبره دینی از صحف

آسمانی نظیر قرآن مجید و انجیل جلیل و تورات مقدس و تفاسیر معتبره و اقوال پیشوایان معصوم و آثار ادبی منثور و منظوم و تواریخ مفصله از مؤلفین قدیم و حدیث فراوان بود لهذا سردر کتب فرو برد و چون در آن زمان پرده های سینما و صحنه های تیاتر و باشگاههای رقص و مجامع قمار و میکده های بی شماره جوانان را بخود جلب و وقتشان را بلهو و لعب تلف و مالشان را ضایع و روحشان را فاسد و جسمشان را تباه و عمرشان را کوتاه سازد در اکثر شهرها یا اصلاً موجود نبود یا اگر بود اختصاص بعدۀ معینی داشت لهذا سرگرمیهای شکیبا منحصر بمطالعۀ کتاب بود و هنگام خستگی بتفریحات بی تکلف مانند تفرج در باغات و گردش در منتزهات و معاشرت با رفقای مانند خود میگذرانید و پیدا است که در چنین محیط پاک و سالمی آن طفل چگونه درجات کمال را طی میکرد و بچه مقامی از خلق و خوی میرسیبند و بالجمله از طرفی علاقه بدیانت در وجودش محکم شد بدرجه ثی که حتی قبل از بلوغ هم نماز میخواند و روزه میگرفت و از طرف دیگر کثرت مطالعه او را بتواریخ اعصار سلف واقف و بشرح احوال انبیاء و اوصیاء و نقباء و اولیاء و شهدای ادیان ماضیه مطلع و بسرگذشت شعرا و ادبای ادوار مختلفه ایران و اسلام عالم گردانید همچنین بافکار گوناگون دانشمندان هر قرنی در مواضع دینی

و اجتماعی آگاه شد - این بزرگوار در باره مقایسه پایه معارف نیم قرن پیش با مایه تحصیلات امروز باین عبارت اظهار نظر مینماید که :

(اجتماعاتی که در مدارس قدیمه یا معابد و تکایا یا احیاء در منازل اعیان و بزرگان قوم تشکیل میشد هر چند بیشتر با اوهام و خرافات توأم و مقرون بود معهذاً مبنای اساسی دیانت و اخلاق در افراد جامعه رسوخ بیشتری داشت و حتی تبلیغات دینی هم نافذ تر و تأثیرات آن عمیق تر بود و امروز هر چند تاسیسات مقدّماتی فرهنگ بظاهر خیلی وسیعتر و مصارف و مخارج هم هزاران بار زیادتر است ولی مایه های علم و سواد واقعی را فاقد و پایه ها و ارکان دینی بکلی متزلزل و مبادی روحانی و فضائل اخلاقی نیز مخصوصاً در طبقه جوانان و دانشجویان یا بکلی از بین رفته یا بقدری ضعیف است که میتوان گفت در حال نزع است و اگر تعصبات مذهبی بشدت سابق نیست نه برای آنستکه معمائی حل شده یا حقایقی بدلائل عقلی و علمی کشف شده یا متشابهی تاویل شده باشد بلکه علت بی اطلاعی و طبعاً بی اعتقادی بحقایق دینی یا بعبارۀ آخری لا ابالی گری است) انتهى

باری شکیبا بعد از تسلط در خط و سواد فارسی بتحصیل جامع المقدمات پرداخت و آن عبارت از چند کتاب

مختصر و متوسط است بفارسی و عربی در موضوع صرف و نحو و منطق کلاً در يك مجلد همچنين كتاب نصاب الصبيان ابونصر فراهی را که مقداری از لغات عربی را نظماً در بحور مختلفه^۱ اوزان عروض بفارسی ترجمه کرده است تماماً با ضافه ابیاتی از الفیه این مالک از بر کرد در اثنای این تحصیلات زبان فرانسه را نیز نزد معلمی خصوصی درس گرفت و پس از قدری پیشرفت در مدرسه^۲ آلیانس کلیمیان آن را بخوبی آموخت بطوریکه بروانی با آن تکلم و در همان مدرسه آن را تدریس هم میکرد و در همین حال چون در مذهب شیعه امامیه عقیدتی صادق و راسخ و در آن زمینه هم اطلاعاتی وافسی داشت برای بحث و تحقیق در آن مسائل نیز آماده پوستهد بود و در بین اینکه در جاده^۳ ترقی بسرعت سیر مینمود رویائی روحانی برایش دست داد که بعین عبارت خودش این است :

(در همان اوقات شبی در خواب دیدم که موقع بین الطلوعین یعنی صبح خیلی زود است و من تنها براهی میرفتم ناگاه متوجه شدم که تقریباً در بیست قدمی مقابل من شخصی جلیل القدری ایستاده و در نظر اول دریافتم که حضرت علی بن موسی الرضا امام هشتم شیعه است ایشانهم متوجه من شده و من در همان فاصله ایستاده و شرط ادب و خضوع بجای آوردم ولی در همان موقع دیدم که جمعی از دشمنان

و معاندین ایشان در همان هوای نیمه روشن و نیمه تاریک در صدد هجوم و آزار و اذیت ایشان مستند ولی ایشان که معلوم بود بتنهائی با قدرت و قوت قلب ایستاده اند با ملاطفت مرا نزد خود طلبیده شمشیری از کمر خود باز نموده بمن دادند و فرمودند برو اینها را از من دفع کن من شمشیر را گرفته و در آن حال قدرت و شهامت غریبی در خود احساس مینمودم بآنان روی آورده و در همان حمله اول همه را تار و مار نموده و مظفرانه بطرف ایشان برگشته و آن حضرت مسرت و رضایت خود را از من اظهار داشتند در آن موقع این سؤال بنظرم رسید که با ادب و احترام از ایشان پرسیدم یا بن رسول الله آیا این شمشیر همان ذوالفقار مشهور است که نزد حضرت امیر المومنین بود ایشان باتبسم فرمودند بلی این همان ذوالفقار است بهر حال بیدار شده و پس از آن در خود حالت انبساط و توانائی روحی بیشتری احساس مینمودم ۰) انتهى

همانا والد شکریا در دیانت اسلام پا برجا بلکه مردی متعصب بشمار میآمد مع هذا با آخوندها میانه نداشت و معتقد بود که اینان گروهی ریاکار و رشوه خوار و دنیا دارند و بهمین جهت دین مقدس اسلام را خراب کرده و در انظار از رونق و صفا انداخته اند مع ذلك رأیش این بود که ولو اکثر روحانی نماها چنین هستند در میانشان افراد خوش طینت و متدین

نیز پیدا میشود بهمین لحاظ با چند تن از آنان معاشرت داشت و ماهی دوسه دفعه آنها را بمنزل خویش دعوت و ضیافت مینمود در بین اینها دو نفرشان شخصیتی داشتند که یکی نامش حاجی غلامرضا و معروف بحاجی آخوند بود که چندی معلمی عربی این خاندان را برعهده داشت و مردی فاضل و موقع شناس و سخن پرداز بود و بسبب خوش محضری در اکثر محافل علمی و اشرافی آن ایام اصفهان راه یافته اما باتمام این اوصاف بسیار متعصب بود و نسبت بامرالله عناد میورزید و دیگری آخوندی سالخورده بنام حاجی شیخ علی معروف بحفید بود که در آن ایام بزرگترین استاد حکمت بشمار میآمد و در نزد علمای طراز اول شهر احترام و مرجعیتی تمام داشت • شکیبا رؤیای خود را برای این دو عالم نقل کرد و آنها مطلب را با تعجب بی اندازه تلقی نموده گفتند این نوع خوابها اثرات روحانی فوق العاده دارند و تو البته در آتیه موفقیت عظیمی در راه دین و مذهب بدست خواهی آورد •

باری شکیبا بهمین نحو در مدرسه بتدریس و تدریس اشتغال داشت تا اینکه در بهار سال ۱۳۳۹ قمری تنی از بهائیان طهران از طرف وزارت معارف بعنوان بازرس مقیم باداره معارف اصفهان آمده در ضمن انجام وظایف اداری هفته ثی چند درس از دروس عالییه* مدرسه را نیز

برعهده گرفت چندی که گذشت و با شکیبا الفت یافت روزی از دیانت بمیان آورده از شکیبا در این زمینه نظرخواست و از معتقداتش جويا گشت او هم صادقانه رای و اعتقاد خویش را بیان کرد آن شخص با قیافه ای بیطرفانه گفت من در اصفهان دوستی دارم که بهائی است چون از عقاید آنها اطلاع درستی ندارم میخواهم شما که اطلاعاتان در امر دین خوب است بامن همراهی کنید تا برویم ببینیم اینها چه میگویند شکیبا هم بکمال میل و اشتیاق این پیشنهاد را پذیرفت و همان شب یا فردا شب رفتند بمنزلی که در محله نو واقع بود معلوم شد که خانه جناب میرزا عنایت الله سهراب است و این شخص محترم همان مردی است که در قشون تا درجه سرهنگ تمامی پیشرفت و در موقع خود بازنشسته شد و همواره مشغول خدمت امر و نشر معارف الهی و ترویج کلمة الله بود اطلاعاتی خوب در مواضع امری و مهارتی در لسان انگلیسی و اخلاقی نرم و ملایم داشت چند جلد کتاب امری هم تألیف کرده که بوسیله تشکیلات بهائی انتشار یافته بعضی کتب مفیده از تألیفات مؤلفین غیر بهائی را هم بفارسی ترجمه نموده است •

باری شکیبا که دفعه اول بود که چشمش بیک نفر بهائی میافتاد از برخورد سهراب و گشاده رویی و نرمی گفتار او خوشش آمد و بکمال دقت بیانات او گوش میداد و گاه بگاه نیز انتقاد و اظهاراتی برسبیل سؤال یا بطریق رد استدلال بر لسانش